



بود. همایون قیل از پروین سلطان قرمزها بود و کسی جرأت نداشت پیشش جیک بزند اما بعد از خداحافظی او این خره نصیب علی چشم‌تبله‌ای شد. شاید در تمام طول تاریخ فوتبال، علی پروین فقط یک بار با پیراهن آبی عکس انداخته است. آن هم زمانی که دنیای ورزش ستاره‌های ملی را در آتلیه‌ای جمع کرد تا کنار هم عکسی به یادگار بیندازند. معلوم نیست چرا در آن تصویر پروین پیراهن آبی مدل تاج البته بدون هیچ آرم و نوشته‌ای به تن دارد. آن روزها همایون بهزادی در نقش کاپیتان قرمزها به شدت به پروین توپیده بود. جوری که پروین دیگر هرگز پیراهن ورزشی سرمه‌ای یا آبی به تن نکرد.

کشف زادمهر هم البته قصه‌ای مثل یافتن استعداد حاجی داشت. پرسپولیس در یک بازی دوستانه در زمین باشگاه راه آهن به مصاف این تیم رفته بود. در آن دیدار محمد دانشجوی پزشکی توی پست هافبک وسط راه آهن بازی می‌کرد. دانشجویی که به تازگی قهرمان مهارت‌های فنی کشور هم شده بود. آن روز ممد آقا چند بار روی سر پروین و بقیه ستاره‌های سرخپوش سر زده یا توپ‌شان را قاپیده و چشم همایون را گرفته بود. بعد از بازی همایون گفته بود واسه تمرین بیا بولینگ عیده. فردایش دکتر زادمهر دو ساعت زودتر از همه رسیده بود بولینگ و ستاره‌های سرخپوش را از نزدیک دیده بود که عمراً در خوابش هم نمی‌دید. آن روز به خاطر هوای بارانی رفته بودند سالن بسکتبال. تمرین این بود که بپرند دست‌شان را بزنند به تخته بسکتبال اما زادمهر آنقدر خوش پرش بود که هنگام پرش کله‌اش را سابانده بود به حلقه. زادمهری که تا دیروز عکس ستاره‌ها را جمع می‌کرد حالا بالادست آنها ضربه زده بود. همایون در اولین بازی دوستانه در زمین تهرانسر، ممد زادمهر را جای صفر به پست فورواردر فرستاده بود و ممد هر سه گل تیمش را زده بود. ممدی که هنوز دانشجوی سال اول دانشگاه ملی بود اما بچه‌ها همه در تیم دکتر صداس می‌زدند.

وقتی راجرز رفت و همایون مربی شد تیم در هفته اول به راه آهن باخت و نشریات فریاد برآوردند ببینید این تیم به چه روزی افتاده است اما در همان روز نامیدی هم علی پروین در مصاحبه‌ای با قاطعیت اعلام کرد که تیم ما قهرمان می‌شود. روزنامه تاج برای کم کردن روی پروین گفته بود به هر تیمی که پایان فصل ۵۰ تا گل بزند ۵۰ هزار تومان جایزه می‌دهیم. بازی دوم با آرارات بود. زادمهر در حالی که صبح همان روز در بازی تیم جوانان پرسپولیس به میدان رفته و گل زده بود به محض اتمام بازی در زمین کوی نهم آبان، خود را به امجدیه رسانده بود. بازی پرسپولیس - آرارات تا دقیقه ۷۰ مساوی بود که همایون بهش گفته بود باشو لخت شو برو توی زمین. او روی کرنر محمد دستجردی توپ را با سر چپانده بود توی دروازه حریف و اولین گلش در پرسپولیس ثبت شده بود.

در بازی بعد در مصاف با تیم دارایی که کاپیتان قلیچ را بالاسرش داشت باز در حالی که زادمهر صبح همان روز در تیم جوانان بازی کرده بود بعد از ظهرش مقابل دارایی به میدان رفته و گل زده بود.

بعد از دبل کردن در هفته سوم مقابل بانک ملی بود که تماشاگران شناختندش: دکتر بیا اینجا، دکتر بیا اینجا! زادمهر کشف همایون در همان فصل اول یازده گل از ۴۵ گل پرسپولیس تا هفته پایانی را به ثمر رسانده بود. هفته آخر در مقابل راه آهن اگر ۵ گل می‌زدند روی نشریه تاج را هم کم می‌کردند. نیمه اول ۲- صفر به نفع پرسپولیس خاتمه یافته بود و در نیمه دوم همایون به زادمهر ندا داده بود که یالله برو توی زمین. با ۲ گل او و بقیه گل‌های بچه‌ها، مجموع گل‌های پرسپولیس در پایان فصل به ۵۰ رسیده بود. توی جشن قهرمانی پرسپولیس‌سی‌ها (به مربیگری بیوک وطنخواه) که در بولینگ عیده برگزار شده بود عباس پهلوان سردبیر نشریه تاج به زادمهر گفته بود تو منو بدبخت کردی! حالا کیف داشت وقتی که جایزه ۵۰ هزار تومانی پرسپولیس جبرینگی بین بچه‌ها تقسیم می‌شد.

به تیم، در شرایط انزوا ماندند و فوتبال شان رسماً نابود شد. بالاخره آقای خواجه‌نوری -مدیر شاهین- آمده بود اینها را هم توی اتولش گذاشته و برگردانده بود. آنگاه توی رختکن، آقای دکتر برومند ارنج تیم را از قوطی در آورده و یکی یکی اسم‌ها را خوانده بود. حمید را گذاشته بود توی فیکس‌ها اما اسم کاظم آقا را نخوانده بود. این یکی از عجیب‌ترین لحظه‌های زندگی کاظم رحیمی بود که در نهایت شیردلی، رفته بود توی میدان و هرگی قریون صدقه‌اش رفته بود که بیا بنشین روی نیمکت، گفته بود که نه. حتی همایون هم کلی بوسش کرده و برایش قسم و آیه آمده بود اما او با اختیار خودش رفته بود توی میدان و هرگز به نیمکت برنگشته بود. گفته بود دلم در این چند ماه هجران شاهین، برای فوتبال بازی لک زده است. این غمگین‌ترین مدل فوتبال بازی یک ستاره آرم‌خواه بود. ستاره‌های متمدنی که خودشان هم هرگز نفهمیدند که آن درخت تناور از کجا کرم خورد.

آن سال‌ها خط آتش تیمی که مرکب از حسین و همایون و حمید بود رودست نداشت. شاید تاپ‌ترین خط حمله شاهین و پرسپولیس و تیم ملی در طول تاریخ همان مثلث ویرانگر کلانی - بهزادی - شیرزادگان باشد که دنیا را به ستوه می‌آوردند. کلانی اولین بار که در تیم شاهین به میدان رفت استرس غربی داشت. آیا تماشاگران شاهینی مرا در کنار این همه غول می‌پذیرند؟ فقط یک دقیقه از آغاز بازی گذشته بود که همایون تویی را پخته کرده بود برای شیربی و شیربی با یک جمله تند حسین برو توپ را با نوک‌پای برای او لقمه کرده بود و حسین روس اولین گل عمرش در شاهین بزرگ اوایل دهه چهل را وارد دروازه حریف کرده بود. تمام بدنش انگار یخ زده بود. تمام امجدیه یخ زده بود. دنیای یخ‌زدگی به سادگی گذشت.

کاشف استعداد های بکر

همایون بهزادی زمانی که هنوز بازیکن بود و مربیگری تیم گارد از زیرمجموعه شاهین را به عهده داشت ستاره‌هایی چون اسماعیل حاجی رحیمی پور و ممد زادمهر

را کشف کرد و به پرسپولیس برد. زادمهر را در ۱۷ سالگی برای تیم جوانان پرسپولیس و حاجی را وقتی که در تیم گارد در هیبت جرج بست - ستاره هیپی انگلیس- در آورده بود. یک روز همایون به حاجی گفته بود از فردا بیا سر تمرین پرسپولیس. حاجی گفته بود چشم همایون خان، کجا باید بیام؟ گفته بود زمین شماره ۳ شهباز. حاجی فرداش ساکش را برداشته بود و یک ساعت هم زودتر رفته بود تمرین. دیده بود که هنوز هیچ‌کس نیامده است. بعد ستاره‌ها یکی یکی وارد شده بودند: حسین کلانی، صفر ایرانپاک، ایرج سلیمانی، مهرباب شاهرخی و الباقی. حاجی لخت شده و کنار زمین وایستاده بود. نمی‌دانست چه باید بکند. بکهو ناظی (کنجاپور) گفته بود شما اینجا چه می‌کنی؟ حاجی گفته بود آقای بهزادی گفته بیام. ناظی گفته بود آقا بهزادی به تو گفته چه کار کنی؟ حاجی گفته بود به من گفته بیام اینجا تمرین کنم. ناظی گفته بود پس چرا نمی‌آیی تمرین کنی؟ اصلاً بیا با خودم تمرین کن! ناظی و حاجی با هم پاسکاری تمرین کرده بودند و شوت یکضرب. با همین ندر بودن بود که ستاره‌ای چون ناظی اعتماد به نفس بازیکن جوان گارد را برده بود روی هزار. سر این کشفیات بود که حاجی همیشه همایون را به یک تکه الماس شبیه می‌کرد. الماسی بدون بخل و حسد که همیشه چیزهای خوب را برای همه می‌خواست نه فقط برای خودش. هر وقت هم که وسط بازی عصبانی می‌شد به تیمسار خسروانی فحش می‌داد! مثل بازی با راه آهن که داور وقتی غش کرده بود سمت حریف، همایون خان هرچی فحش بلد بود نثار خسروانی بدبخت کرده بود! آنقدر ناسزا گفته بود که آخرش کلانی گفته بود همایون جان ما داریم با این تیم بازی می‌کنیم، چه ربطی به خسروانی دارد؟! حاجی در آن بازی معروف شش‌تایی با تاج ۵ پاس گل داده بود. سه تایش را به همایون که هت‌تریک کرده بود. مخصوصاً آن گل هولناکش از ۲۵ متری به ناصر حجازی که چیز دیگری

قریان صدقه‌شان می‌رفت و چشم و شانه‌شان را می‌بوسید که نگذارید تیم از هم بپاشد. بازی با عقاب صفر- صفر تمام شد. تا اینکه رسیدند به دارایی و ۲-۲ کردند. همایون همیشه با یادآوری آن بازی، آب از لب و لوجه‌اش سرازیر می‌شد و می‌گفت اگر آن روز عزیز اصلی نمی‌درخشید ما تور دروازه دارایی را پاره‌پاره می‌کردیم اما نمی‌دانی چه توپ‌هایی را از درون دروازه بیرون کشید و مهار کرد. بازی بعدی شاهین با پاس بود که آن روز هم کلانی هر چه خواست کرد. کارهای محیرالعقول او تماشاگران امجدیه را حال و هوایی رویایی داد. آخرین بازی شاهین دیدار با تهرانجوان بود. به داوری داود حیدری بازیکن سابق تهرانجوان و دارایی که در نیمه اول ابرام آشتیانی را از بازی اخراج کرد. در همان بازی بود که عبدالله خواجه‌نوری سرپرست شاهین اعتراضنامه‌ای تقدیم فدراسیون فوتبال کرد که رئیس متبخرش در لژ نشسته بود. اعتراض او به استفاده تهرانجوان از بازیکنی بود که در بازی قبل اخراج شده بود اما پاسخ مکتوب او را با سیلی دادند. سیلی رئیس فدراسیون در گوش سرپرست شاهین، چنان زنگی داشت که برای همیشه در تاریخ ماند.

همایون در روز بعد از بازی تهرانجوان، هنگام بازگشت به خانه زنش را در خانه دید که سرش را گرفته میان دو دستش و عین ابر بهاری اشک می‌ریزد. او ابتدا بسیار متوحش شد که فکر کرد نکن سر پسرش شاهین بلایی آمده است؟ پاهایش شروع کرد به لرزیدن اما همسرش سرش را بالا آورد و فقط گفت نه همایون، باشگاه شاهین بسته شد برای همیشه. همایون فقط توانست بر زمین بنشیند و هاج و واج بماند. کمی بعدتر بچه‌ها با تیم ملی به جام عمران منطقه‌ای در پاکستان رفتند و در بازگشت، همایون گاه به گاهی تیم عادل و باطل و بلاتکلیف و دلمرده شاهین را در زمین‌های خاکی تمرین داد اما مرده دیگر محال بود زنده شود. درخت پیر شاهین البته کمی بعد جوانه زد. سفیدها دسته‌جمعی به پرسپولیس کوچیدند و در آنجا دهداری شد مربی‌شان و دکتر فرومند سرپرست‌شان... آن روز علی عیده، بچه‌نهنگ‌های فوتبال ایران را روی هوا صید کرد، بی آنکه بداند بنیانگذاران این تیم چقدر در این سال‌ها خون دل خورده‌اند. کوه را عشق کند و شهرتش فرهاد برد.

تراژیک‌ترین صحنه فروپاشی شاهین همانجاست که در اوج دودستگی‌های اواخر عمر شاهین، ۹ نفرشان قول شرف داده‌اند که در معیت هم بروند به دکتر اکرامی بگویند که بالاخره ماها هم به عنوان یک فوتبالیست حق و حقوقی داریم. ۹ نفره رفته بودند هلال احمر که دکتر اکرامی قائم‌مقامش بود تا نامه ۹مضایی‌شان را بدهند دست دکتر. نامه‌ای که تویش جمعیماً ذکر کرده بودند ما شرایطی داریم که اگر متحقق نشود بازی نمی‌کنیم. دکتر طفلی نامه را گرفته بود و به محض خواندن سطر اولش، مجالش کرده و انداخته بودش دور. رنگ از رخ همه ستاره‌های اهل طغیان پریده بود. دکتر با اخم و تخم رفته بود از اتاق بیرون و این نفر هم زنجیروار قالب تهی کرده بودند. با اینکه پیمان بسته بودند که تا حد مرگ همدیگر را ول نکنند. همگی دست روی دست گذاشته و قسم خورده و پیمان بسته بودند که روی حرف‌شان بایستند. حالا دکتر در نهایت حیرانی رویش را کرده بود سمت همایون که از نونهالی بزرگش کرده بود، گفته بود همایون تو هم؟ همایون با تضرع تمام گفته بود که نه آقا من غلط بکنم قریون تون برم. دکتر برگشته بود سمت حمید شیرزادگان که او را هم از بچگی بزرگش کرده بود. گفته بود: تو هم حمید امضا کردی؟ حمید هم قالب تهی کرده بود که نه آقا من غلط بکنم، قریون تون برم. بچه‌ها یکی یکی وا داده بودند اما فقط دو نفر مانده بودند روی حرف‌شان. فقط دو مرد. دو مرد اهل وفا که بعد از بازگشت آن هفت نفر

اکرامی، بهترین فرصت را برای آنها ساخت تا با ترتیب دادن مصاحبه‌های مفصل و متوالی، بر آتش ماجرا دامن بزنند. همایون می‌گفت بعد از این مصاحبه‌ها، من با هر کدام از این بازیکنان حرف می‌زدم که از قول آنان مطالبی علیه اکرامی در مطبوعات چاپ شده بود، به زمین و زمان، به خدا و پیامبر و امام قسم می‌خوردند که روح‌شان هم از این مصاحبه‌ها بی‌خبر است. برای همین بود که همایون چندین دهه بعد از انحلال شاهین عزیزش، همیشه به ورزشکاران جوان توصیه می‌کرد که تخم نفاق و کدورت را همان اول از بین ببرند و از مذاکره با طرف مقابل فراری نباشند. زیرا ایجاد خلل و نفاق از طریق دشمنان در یک گروه به هم پیوسته، همان بلایی ست که سر شاهین آوردند.

دو سه دهه بعد از انحلال شاهین که دیگر همایون، آردش را بیخته و الکش را آویخته بود و دیگر کسی به آن مرد افتان و خیزان به چشم سرطانی نگاه نمی‌کرد زمانی بود که بنشینند کلاهش را قاضی کند و ماجراهای شاهین را در ترازوی انصاف بگذارد. همان وقت‌ها بود که می‌گفت دکتر

همایون بهزادی زمانی که هنوز بازیکن بود و مربیگری تیم گارد از زیرمجموعه شاهین را به عهده داشت ستاره‌هایی چون اسماعیل حاجی رحیمی پور و ممد زادمهر را کشف کرد و به پرسپولیس برد. زادمهر را در ۱۷ سالگی برای تیم جوانان پرسپولیس و حاجی را وقتی که در تیم گارد در هیبت جرج بست - ستاره هیپی انگلیس- در آورده بود. یک روز همایون به حاجی گفته بود از فردا بیا سر تمرین پرسپولیس. حاجی گفته بود چشم همایون خان، کجا باید بیام؟ گفته بود زمین شماره ۳ شهباز.

اکرامی به عنوان یکی از بنیانگذاران فوتبال تهران، چنان آدم درستکار و پاکدستی بود که هنگام تأسیس مجدد شاهین با نام شهباز، بیش از هفتاد هزار تومان موجودی شاهین را دست‌نخورده تحویل مدیران شهباز داد و ورزشگاه بیست و چند هزار نفری شاهین در اختیار هیأت‌مدیره جدید باشگاه شهباز قرار گرفت. همایون هر چقدر که از بزرگ‌منشی اکرامی تعریف می‌کرد، هرگز و هرگز به خود جرأت نمی‌داد که از پاکبختگی و نبوغ دهداری به آسانی بگذرد. درک اجتماعی و مفاهیم عالی انسانی دهداری از ورزش و فرهنگ، چیزی بود که از همان قدیم و ندیم‌ها در دل همبازیانش نشسته بود. با وجود اینها هرگاه که همایون از روزها و ماه‌های آخر شاهین تعریف می‌کرد صدایش حزن‌انگیز می‌شد. از روزهایی که شاهین دوپارچه شده بود. آن روزها تمام تلاش همایون این بود که بازیکنان را با قسم و آیه یا خواهش و تمنا، به تمرینات فرا بخواند اما با تمام اصرارهایش، در اولین مسابقه شاهین با آرارات، پنج بازیکن شاهین در رختکنی حتی لخت نشدند که به میدان بروند. شاهین نیمه اول را ۱-۱ کرد و غیرت و تعصب از نوع شاهینی بود که به دادشان رسید تا با پیروزی ۳-۲ در پایان بازی به رختکن بروند. بازی دوم با عقاب گردن کلفت بود. بالاخره جلسات و گعده‌هایی که همایون با بازیکنان می‌گذشت و در آن، عز و جز می‌کرد اثر گذاشت و بچه‌ها دل‌شان نرم شد و برگشتند. آنها چه شب‌ها که در منزل همایون با هم می‌نشستند و نجوا می‌کردند که تیم دوباره آن وقار و اتحاد و عظمت گذشته‌اش را بازیابی کند و نمی‌شد. همایون

